



دفاع از یک مسلمان!

معاویه راهمه می‌شناسند ؛ با اینکوی علیه حکومت الهی حضرت امیر المؤمنین علی (ع) سرشورش برداشت ، و در تمام دوران خلافت کوتاه آن حضرت ، همیشه مردم را می‌شوراندید و داخله مملکت اسلامی را پریشان ساخته بود و بسیاری از رجال اسلام و مردان فضیلت را کشت و مرتکب جنایات بی‌شماری شد ؛ مع الوصف چون بنام اسلام و امیر اطوری اسلامی حکومت می‌کرد ناچار بود ؛ در مواقع لازم رعایت حقوق مسلمانان را نماید ، تادستگاه عظیم حکمرانی خود را پیوسته برای خود محفوظ نگاهدارد ؛ و اسلام و مسلمین را در برابر بیگانگان سر بلند و عزیز گرداند . داستان زیر نمونه‌ای از این اعمال شگفت آور معاویه است که در نرنگ بازی و دسیسه و نقشه کشی علیه دشمن مهارت کامل داشت .

* * *

در زمان سلطنت معاویه ، سپاه اسلام بچنگ روم رفت . (منظور قسمتی از روم شرقی یعنی ترکیه کنونی است) در این جنگ چه می‌از سر بازان اسلام اسیر شدند . رومیان آن‌ها را آوردند و مقابل پادشاه خود قراردادند .

در آن میان یکی از اسیران مسلمین درباره علت اسارت خود با پادشاه سخن گفت و زبان با اعتراض گشود . یکی از کشیشان که ملازم پادشاه بود و پیوسته در دربار حضور داشت ؛ نتوانست این منظره را تماشا کند ، بهمین جهت نزدیک رفت و یک سیلی محکم بصورت وی نواخت و او را آزرده ساخت .

سرباز مسلمان از مردم قریش و انرا در شریف عرب بود . وقتی کشیش سیلی باو زد ، با صدای بلند گفت : و او اسلاما ؛ ای معاویه ؛ کجا هستی که از حال ما خبر نداری ؛ حدود مملکت اسلام را از دست دادی ، دشمن را بر ما چیره کردی و جان و خون و آبروی ما را در معرض سلطه و خطر بیگانگان قراردادی ؟

خبر اسارت عده‌ای از سربازان اسلام بدست رومیان وسیلی خوردن این سرباز رشید و سخنان او دهن بدهن گشت تا اینکه در شام بمعاویه رسید. معاویه از شنیدن این خبر سخت ناراحت شد. دست از خوردن و آشامیدن کشید و در بروی مردم بست و بفکر فرورفت. ولی موضوع را پنهان ساخت و بهیچکس نگفت.

معاویه بعد از فکر زیاد باین نتیجه رسید که نخست باید با مبادله اسیران، سرباز مزبور و رفقای او را آزاد کرد و سپس نقشه‌ای برای دستگیر ساختن کیش نامبرده کشید. سرباز مسلمان با مبادله اسیران جنگی آزاد شد؛ و بشام آمد، وقتی خبر ورود او بمعاویه رسید؛ او را خواست و مورد تقد و نوازش قرار داد.

آنگاه بوی گفت: ما از تویی خبر نبودیم؛ و نگذاشتیم که حدود مملکت اسلام از دست برود و اجازه ندادیم که جان و آبروی تو در معرض خطر قرار گیرد و دشمن بر تو چیره گردد! معاویه این اندازه را کافی نمی‌دانست؛ او پیوسته در صدد بود که چاره‌ای بیاندیشد؛ تا با هر حمله و دسیسه‌ای که شده؛ کیش خود را بدام انداخته و از وی انتقام بگیرد و او را سر جای خود بنشانند! بعد از مطالعات و فکر زیاد فرستاد دنبال مردی از شهر «صور» (شهر صور امروزی کشور لبنان است) و او را احضار کرد.

معاویه مرد صوری را می‌شناخت و میدانست که وی در نبرد دریائی و حمله‌های جنگی سابقه زیادی دارد.

وقتی مرد صوری آمد، معاویه بطور خصوصی ماجرا را با وی در میان گذاشت و از او در باره دستگیری کیش رومی چاره خواست. معاویه و مرد صوری هر دو مدتی پنهانی مذاکره کردند و سرانجام باین نتیجه رسیدند که باید میانگ هنگفتی در اختیار مرد کار دیده صوری گذاشت تا او بتواند مقدار قابل ملاحظه‌ای اشیاء نفیس و گوهرهای قیمتی و عطرها و مرغوب خریداری کند. سپس دستور داد کشتی مخصوصی برای او بسازند که بسیار سریع السیر و سبک‌رو باشد.

بعد از انجام مقصود سوار کشتی شد و عازم جزیره «قبرس» گردید. وقتی در قبرس پیاده شد دیگر است با ملاحظات حکمران آن جارفت. چون کشتی‌ها در راه خود بروم (ترکیه) ناگزیر بودند از «قبرس» بگذرند؛ لذا مرد صوری به حکمران قبرس گفت: من کنیزی برای پادشاه قسطنطنیه خریدام، و بقصد تجارت بقسطنطنیه میروم. مال التجاره من هم اشیائی است که پادشاه و نزدیکان او سفارش داده‌اند، و اصولاً پادشاه مرا برای تأمین همین منظور روانه سوریه کرده است.

حکمران قبرس هم پس از شنیدن این موضوع بدون مطلق بوی اجازه عبور داد و بدینگونه مرد صوری با کشتی خود وارد خلیج قسطنطنیه شد و بدون دردسر روانه روم گردید!

وی پس از رسیدن به قسطنطنیه بحضور پادشاه رفت؛ مقداری از کالاهای نفیس و اشیاء قیمتی که آورده و دبه پادشاه و کشیشان دربار هدیه داد و بقیه را نیز شاه و اطرافیان از او خریدند و در عوض چیزهای دیگری بوی فروختند.

مردصوری از آن چه آورده بود، بآن کشیش که سیلی بصورت سر بازمسلمان زده بود، نه هدیه ای داد و نه چیزی فروخت؛ چون اصلاً بهمین منظور تن باین کار داده بود.

وی، نقشه‌های را که معاویه کشیده بود؛ موافق اجرا کرد؛ و سپس بشام برگشت.

هنگام بازگشت پادشاه و کشیشان دربار، سفارش کردند که در مراجعت کالاهای و اشیاء

قیمتی دیگری که خصوصیات آنرا ذکر کردند؛ برای آنها خریده و بیاورد.

وقتی از شام برگشت؛ از معاویه وقت خواست و ماجرای سفر خود را مشروحاً شرح داد.

معاویه نیز مبالغه‌ها در اختیار وی گذاشت؛ که آنچه سلطان روم و روحانیون

نصارا و کشیشان دربار سفارش داده بودند؛ و چیزهای دیگری که میدانند مورد توجه آن‌ها واقع

می‌شود از سوره خریداری نموده و برای آن‌ها به قسطنطنیه ببرد.

معاویه ضمناً بمرد صوری گفت؛ کشیش مورد نظر مادر این سفر؛ راجع باینکه در سفر

قبل او را از نظر دور داشتی و چیزی بوی پیشکش نکردی و کالائی بوی نفروختی؛ بتو اعتراض

خواهد کرد. تو بعکس سفرا و لباوی مهربانی کن و از وی معذرت بخواه بطوری که بتوانی

نظر او را در میان درباریان و سایر کشیشان؛ بخود جلب کنی و از همه آن‌ها بتونز دیکتر باشد

و مخصوصاً باید متوجه باشی که هنگام بازگشت؛ وی از توجه می‌خواهد و چه نوع کالائی را

سفارش میدهد، چون در این سفر بیش از پیش نظر شاه و درباریان بتو جلب میشود، و احترام

بیشتری کسب خواهی کرد، و سفارش‌های مهمتری بتو خواهند داد.

وقتی متوجه شدی که کشیش مزبور نوع کالا و اشیاء مرغوبی می‌خواهد که برایش خریداری

کنی؛ باید نقشه بعدی را برای دستگیری وی بر اساس آن طرح کنی.

مردصوری نیز دستورهای لازم معاویه را بکار بست و با کشتی پراز کالاهای مرغوب و

گوهرهای قیمتی و اشیاء دیگر که در روم پیدانمی‌شد روانه قسطنطنیه گردید؛ هنگامیکه شاه و

اطرافیان و کشیشان دیدند که وی تمام آنچه را سفارش داده بودند با خود آورده است؛ و حتی

اشیا و دیگری هم خریده است؛ او را مورد تفقد و توجه بیشتری قرار دادند؛ ولی باز او روی

خوشی بکشیش مزبور نشان نداد؛

در یکی از روزها که بدربار آمده بود و میخواست پادشاه را ملاقات کند؛ همان کشیش

او را پکناری کشید و بوی گفت؛ مگر توجه گناهی از من دیده‌ای؟ علت اینکه دیگران را شایسته

هدایا میدانی و هر چه سفارش میدهند، انجام میدهی ! ولی از من روی بر میگردانی چیست ؟
مرد صوری گفت: من مرد غریبی هستم ! و مانند یکی از اسیران و جاسوسهای گمنام مسلمین
باین شهر آمد و رفت میکنم و بملاقات پادشاه میروم تا مبادا خبر من بمسلمانان برسد و از قصد من
آگاه گردند ! و همین باعث گمنامی من باشد .

اگر من بدانم شما نظر موافقی باین دارید ؛ کسی را بر شما مقدم نخواهم داشت ؛ و شما
را واسطه میان خود و پادشاه میدانم . کشیش هم پذیرفت، وی گفت: حالاً هر منظوری دارید بفرمائید
و هر چه از سرزمین مسلمانان می‌خواهید، شرح دهید تا در انجام آن اقدام شود .
سپس هدایائی از قبیل شیشه‌های مخروطی و عطرها و جواهرات و پارچه‌های قیمتی و اشیاء
نفیس دیگر را بعنوان هدیه به کشیش مزبور اهدا کرد و همین‌همین موجب شد که دوستی و صمیمیت
زیادی میان آن‌ها برقرار گردد .

مرد صوری سفرهای متعددی از سوریه بروم و از روم بسوریه نمود و در هر سفر شاه و
درباریان و کشیشان خاصه کشیش مزبور کالا و اشیاء مورد نظر خود را سفارش می‌دادند و او هم
از پولی که معاویه در اختیار وی می‌گذاشت می‌خرید و بآن‌ها می‌فروخت و بعضی را نیز بآنان
پیشکش می‌کرد .

دو سال بدینگونه گذشت و معاویه همچنان در اندیشه این بود که هر طور شده، کشیش
مزبور را بدام انداخته و بشام بیاورد و انتقام خود را از وی بگیرد .
در یکی از سفرها که مرد صوری عازم سوریه بود کشیش بسوی گفت : خواهش
دارم ؛ یک سرویس مرکب از فرشهای قیمتی و مخده‌ها و بالشهای نفیس و مرغوب که ملون
بأنواع رنگها باشد ؛ برای من خریداری کنید .

مرد صوری هم درخواست او را پذیرفت و طوری ترتیب کار را داده بود که وقتی بمسطنطنیه
میرسید کشتی وی نزدیک محل سکونت کشیش نامبرده که در حاشیه خلیج قسطنطنیه بود پهلو می‌گرفت
محل سکونت کشیش یک ویلای مجللی واقع در دره‌نه خلیج قسطنطنیه بود و او غالب اوقات
خود را در آنجا می‌گذراند .

وقتی مرد صوری مجدداً بشام آمد، پنهانی معاویه را ملاقات کرد و آنچه کشیش خواسته
بود با اطلاع وی رسانید . معاویه نیز دستور داد که آنچه کشیش خواسته و سفارش داده بود برای
وی خریداری نماید و برایش بروم ببرد . ضمناً نقشه را طوری طرح کرد که از فرصت استفاده
کرده و کشیش را دستگیر سازد .

مرد صوری نیز با آنچه کشیش سفارش داده بود از سوریه گذشت و رهسپار قسطنطنیه گردید
وی در این مدت نسبتاً طولانی طوری با پادشاه و درباریان و کشیشان خلطه و آمیزش پیدا کرد

و نظر آن‌ها را بخود جلب کرده بود که او را مانند یکی از افراد خود میدانستند!

وقتی کشتی مرد صوری به ساحل نزدیک شد از ملوانان و کارکنان کشتی هائی که پهلوی ویلای کشتی بودند، سراغ او را گرفت گفتند: او اکنون در قصر دلگشای خود در ویلایش بسر میبرد.

همینکه مرد صوری شنید کشتی در ویلایش واقع در حاشیه ساحلی قسطنطنیه بسر میبرد، فرشها را در عرشه کشتی پهن کرد و تشکها و بالشها در اطراف آن قرارداد و مجلس مجلل و پرشکوهی با فرشهای رنگارنگ و تشکها و بالشهای ملون و زیبا آراست.

سپس عده‌ای از ملوانان کشتی را در پائین پنهان کرد تا در موقع بایک حرکت سریع شراع کشتی را کشیده و عرشه آن را بپوشانند و نقش خود را بخوبی ایفا کنند.

کشتی در ایوان قصر خود که مشرف بر دریا بود سرمست از شراب و غرق عیش و سرور نشسته بود. وقتی نگاهش بکشتی دوست صوریش افتاد، از شوق و شغف بی اختیار با او از خوانی پرداخت و ز آمدن وی فوق‌العاده خشوقت گشت.

بقدری ذوق زده شد، که فوراً ارقص بزیر آمد؛ سپس در را گشود و خود را بکنار کشتی رسانید کشتی دید که دوستش از آنچه وی سفارش داده مجلسی مانند باغچه هائی پس از گل آراسته است.

چنان منظره آن، کشتی را تحت تأثیر قرارداد که قبل از بیرون آمدن بازرگان از کشتی؛ شخصاً وارد کشتی شد همینکه نزدیک مجلس مجلل رسید مرد صوری با اشاره بمردانی که در زیر بساط گسترده آماده کار بودند، حالی کرد که نقش خود را ایفا کنند؛ آن‌ها نیز بسرعت شراع را بالا کشیده و بکلی صحنه کشتی را پوشاندند.

هنوز شب فرانسیده بود که کشتی از خلیج قسطنطنیه خارج شد و به میان دریا رسید. در آنجا بغله‌های کشتی را محکم بستند، هوا مساعد بود و تمام کارها با چابکی و روی نقشه بروفق مقصود انجام گرفت.

کشتی سریع‌السرهم در حالیکه شراع زده بود، براه خود بطرف سوریه ادامه میداد. هفت روز بعد بسواحل شام رسید و از دور خشکی پدیدار گشت. چیزی نگذشت که مرد صوری هنرمند و ورزیده کشتی متجاوزا با یکدیگر نیامسرت و شادمانی نزد معاویه حاضر کرد و پایان کار را اعلام نمود.

معاویه نیز که دید نقشه طولانی وی بدون هیچگونه مانع عملی شده دستور داد: آن سرباز مسلمان را که از این کشتی و پدر روحانی سیلی خورده است حاضر سازند.

وقتی سرباز مزبور را آوردند ، دید اعیان و اشراف شام و درباریان معاویه هر یک که در جایگاه خود نشسته و مجلس مملو از جمعیت است .

معاویه او را مخاطب ساخت و گفت : این همان کشیشی است که فلان سال در روم در مجلس پادشاه قسطنطنیه بی جهت چند سیلی بتوزد . اینک او در اختیار تو است ، ما اسارت و تنهائی آنروز تو را فراموش نکرده ایم و خون و آبروی تو را بدر نداده ایم ؛ برخیز و از وی قصاص کن ولی متوجه باش که طبق دستور اسلام زیاده روی نکنی و معامله بمثل نمائی !

سرباز مسلمان هم در حضور انبوه حضار مجلس برخاست و با قدم های شمرده پیش رفت و چند سیلی محکم بهمان تعداد که بوی زده بود ؛ پی در پی بصورت او نواخت .

سپس معاویه ، کشیش را مورد نوازش قرار داد و بوی خلعت پوشانید و تمام فرشها و البسه و بالشهایی که وی به مردصوری سفارش داده ؛ و در کشتی گسترده بود با هدایای بسیار و اشیاء نفیس دیگری بوی داد و گفت : اکنون برگرد نزد پادشاه خود و بوی بگو ، من از نزد پادشاه عرب آمده ام که بر روی فرشهای تو حذر ابرشما جاری میسازد و تا تمام افراد ملت خود را در کشور تو و دربار سلطنتی تو از تومی گیرد !

آنگاه بمردصوری دستور داد کشیش و همراهان وی را که با او اسیر شده اند ، سوار کشتی کرده با تمام این اشیاء و لوازم و هدایا بدهنه خلیج قسطنطنیه رسانده و رها سازد تا بکشور خود بازگردند .

مردصوری نیز بدینگونه سوریه را بصدروم ترك گفت ؛ و پس از یازده روز بمدخل خلیج رسید در آنجا کشیش و همراهان و امتمه را بکشتی دیگر منتقل نمود ؛ و خود با کشتی بسرعت از آبهای روم دور شد .

کشیش نیز تا در ساحل پیاده شد بکراست بدربار رفت . شاه و درباریان و رجال مملکت از آزادی و آمدن وی که نمیدانستند بکجا رفته و بچه سرنوشتی گرفتار شده است ؛ شادمان گشتند ؛ و مراجعت او را بوطن بوی تبریک گفتند .

وقتی پادشاه قسطنطنیه از ماجرای اسارت کشیش و نقشه معاویه که بانیرنگ مخصوصی عملی شده بود ، مطلع گردید ، او نیز اسرای مسلمانان را آزاد گردانید و با هدایا و احترام زیاد بسوی سواحل ممالک اسلامی روانه ساخت . پادشاه به نزدیکان و رجال دولت گفت : پادشاه عرب (معاویه) در نیرنگ و دسیسه بازی دست همه پادشاهان روی زمین را بسته و از تمام مردم عرب سیاستمدار ترمی باشد بخدا اگر او بخیر اهد مراهم بدام بیا نداد و دستگیر سازد با این حیلہ گیری و نقشه های خطرناک که میکشد ، بخوبی میتواند از عهده کار بر آید (۱)